

## محمود میرزا قاجار حاکم وقت نهاوند

ناصر افشارفر

محمود میرزا قاجار فرزند فتحعلی شاه چندین سال (۱۲۴۱ - ۱۲۳۰ هـ ق) در نهاوند حکمرانی کرده است. این مقاله که توسط دبیر و پژوهشگر محترم آقای ناصر افشارفر تهیه و نوشته شده و با چند یادداشت تکمیلی از آقای دکتر عزیزالله بیات استاد محترم دانشگاه شهید بهشتی تهران همراه است گوشه‌هایی از زندگی و شخصیت محمود میرزا را نشان می‌دهد. ضمن تشکر از آقای افشارفر، «فرهنگان» چشم به راه مقالات دیگری است که تفصیل وقایع و رویدادهای این برهه‌ی تاریخی نهاوند را با استفاده از منابع و مآخذ دیگر منعکس سازد.

«اکسیر التواریخ»<sup>(۱)</sup> علی قلی میرزا اعتضادالسلطنه، از منابع مبسوط دوران اولیه‌ی حکومت ایل قاجار است. علاوه بر کتاب یادشده، «تاریخ ذوالقرنین» که خود روزنامه‌چی کامل دوران فتحعلی شاه است، منبع دیگری است که از منابع هم‌زمان خویش گوی سبقت رفته ضمن این‌که از ارزش ادبی نیز برخوردار است و مؤلفش فضل‌الله خاوری شیرازی آن را سال به سال و روز به روز نقل نموده است<sup>(۲)</sup>.  
از موضوعات مشترکی که هر دو نویسنده به آن پرداخته‌اند، شرح زندگی فرزندان فتحعلی شاه قاجار است.

۱- اکسیر التواریخ را دوست عزیز و فرزانه‌ام جمشید کیان‌فر تصحیح و انتشارات ویمن اولین چاپ آن را در سال ۱۳۷۰ منتشر کرده است. اما تاریخ ذوالقرنین توسط نگارنده در دست تصحیح است، به این امید که هرچه زودتر چاپ و منتشر گردد.

۲- تاریخ ذوالقرنین مشتمل بر مطالب سودمندی از جمله روابط ایران با کشورهای اروپایی و دربار عثمانی است. بعدها ذیلی بر آن تحت عنوان تاریخ‌نامه‌ی شاهزادگان قاجار در شرح سلاطین قاجار از سال ۱۲۲۵ تا ۱۲۹۱ هـ ق با ذکر اسامی اولاد و امرا و وزرای دربار نوشته شده است. (دکتر بیات)

از فرزندانانی که حکومت نهاوند و بعد از آن لرستان را به عهده داشته‌اند، یکی نواب محمود میرزا است که خاوری او را پانزدهمین فرزند و اعتضادالسلطنه چهاردهمین فرزند، فهرست کرده است. نواب محمود میرزا، همایون میرزا، احمدعلی میرزا و جهان شاه میرزا برادرانی تنی بوده‌اند. خاوری در تاریخ ذوالقرنین در مورد محمود میرزا می نویسد:

«نواب محمود میرزا از بطن مستوره‌ای [بنی اسرائیلیه‌ی مازندرانی بوده] و در مراحل جلالت و بزرگی صاحب قانون و رویه است. شاهزاده‌ای است غیور و پیوسته سرمست از باده‌ی غرور، با وجود خویش احدی را در روزگار موجود نمی شمارد و از مقام سلطنت پای خود را فراتر نمی گذارد. در محفل شاهزادگان، از ایشان دور نشسته، حرفی از «لا» و «نعم» بر زبان نمی راند. زیرا احدی را قابل به مخاطب خویش نمی دانست. بی نهایت مرئی ارباب کمال بود و جمعی کثیر از اهل فن را در دربار خویش پرستاری می نمود. اکثری از ارباب نظم و نثر را در دربار خود موجب و مرسوم می داد و کتب نظم و نثر از تألیف ایشان به نام خود به یادگار می نهاد. در فنون کمالات به اسم تنها قانع بود و این اعتقاد را نیز نوعی از کمال فرض می نمود. از بدو اوقات طفولیت با حقیر الفتی داشت و لحظه‌ای مرا فارغ نمی گذاشت. زخم‌ها بردم و خون‌ها خوردم و به گنه جمودت او پی بردم.»

#### خاقانی

چون طفل اشک عاقبت آن شوخ شوخ چشم

از [چشم] من برون شد و بر روی من دوید  
بعد از آن همه خدمت و تربیت، عاقبت در خیالات من انگشت ایراد می نهاد و از فرط خودپسندی سخنانی حساسی به سمع آن سرکار مقبول نمی افتاد. مرحله‌ی بی لطفی او به جایی کشید که دو دفعه در لرستان و نهاوند، قاصد جانم گردید [و] به انواع لطایف الحیل از چنگ او رستم و به چاکران درگاه صاحب قران روزگار پیوستم. در اجرای سیاست، زیاده سفاک بود و در هر فنی از فنون سواری و تیراندازی و جریدبازی<sup>(۱)</sup> با وقوف و بی باک. اکثر اوقات حریفان را در جولان‌بازی از ضرب جرید سر و پا می شکست و به ضرب گلوله‌ی تفنگ جسم طیور تیزبال را در هوا می خست. چندی در دیار لرستان و فیلی و

نهادند حکم روا بود و مجرمین را در دیگ آب نهاده جسم ایشان را از جوش آتش بیداد می فرسود . حاجی محمد مهدی نهاوندی مشهور به «مولوی» را که مرد حکیم فاضل و دانشمندی بود به ظهور اندک جرمی ، از صدمه‌ی طناب ستم از میان برداشت و نام این بی رحمی را سیاست مُدن گذاشت .

قلعه‌ی روئین دژ نهاوند که از عجایب روزگار است به انضمام عمارات و میدان و خانات و بازار در اندرون شهر و باغ‌شاه و کاخ همایون در خارج مستحذات اوست و الحق هر یک از آن‌ها در نظر ارباب بینش به غایت مستحسن و نیکوست . بر حسب امر صاحب قران فلک صدر از ایام طفولیت در حجر = دامن تربیت جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم پروریده شد <sup>(۱)</sup> و بالاخره بر روی او نیز دویده ، شاهنشاه آگاه را از حرکات ناهنجار او روز به روز رنجشی تازه دست می داد و باز به سبب وفور حب اولاد ، ابواب عفو و اغماض بر چهره‌ی او می گشاد . بعد از فوت خاقان مغفور تاکنون گاهی در دارالاشاد اردبیل ، گاهی در دارالسلطنه‌ی تبریز با جمعی از برادران گرفتار است و در محبس نیز به سبب فرار از صحبت اخوان در آزار ، وقتی در حضرت خاقان مغفور <sup>(۲)</sup> از تطاولات او شکایات بردم و بر حسب امر اقدس این چند شعر به طریق مثنوی ایراد و انشاد کرده او درین دفتر اچند بیت یادگار در مقام تذکار و اظهار آوردم .

#### لمؤلفه

چه خوش گفت خاقان با تاج و تخت	به شهزاده محمود فیروز بخت
نجابت به فطرت ببر ای پسر	نه از بطن و از صلب مام و پدر
اگر زاهل عصمت تویی پارسا	ترا قلیتبان گوید و نارسا
چو محمود غزنین گیرم شوی	مکن خویش را ثسانی غزنوی
نه محمودی ای پور ، کم [شو] عبوس	[ببین] حال محمود و دانای طوس

۱ - اعتضاد السلطنه در اکسیر التواریخ این مطلب را تأیید کرده و می نویسد : «در هنگام طفولیت ، حضرت اعلی ، میرزا محمد شفیع صدراعظم [را] به تربیت آن شاهزاده‌ی معظم حکم فرمود . چون در دبستان وزارت نشو و نما یافت و به حد کمال شتافت در سنه‌ی ۱۲۳۰ حسب فرمان خاقان زمان ، کمند حکومت بر کنگره‌ی قصر نهادند انداخت» . (اکسیر التواریخ - صفحه ۲۰۴)

۲ - این مطالب بعد از مرگ فتحعلی شاه به رشته‌ی تحریر درآمده است .

اگر چه بسی داد گنجش نهفت ولی باز مرد سخن سنج گفت :  
 یقین دان که شه مطبخی زاده است به جای طلا نقره ام داده است»  
 اما در اکسیرالتواریخ در مورد نواب محمود میرزا اطلاعات، دقیق تر، خلاصه تر و با  
 روشی بی طرفانه آورده می شود. پیش مغرضانه نویسنده‌ی تاریخ ذوالقرنین درباره‌ی  
 محمود میرزا ناشی از دو عامل است :

- ۱- آن که وی به دست همایون میرزا و محمود میرزا به زندان افتاده است .
  - ۲- آن که بعد از فوت فتحعلی شاه محمود میرزا از مغضوبین درگاه محمد شاه قاجار بود .
- در اکسیرالتواریخ آمده است : «نواب محمود میرزا روز سه شنبه دوازدهم شهر  
 صفرالمظفر سنه ۱۲۱۴ هنگام غروب آفتاب ، آفتاب وجودش از مطلع سلطنت وجود  
 طالع شدو در هنگام طفولیت ، حضرت اعلی ، میرزا محمد شفیع صدر اعظم [را] به تربیت  
 آن شاهزاده معظم حکم فرمود . چون در دبستان وزارت نشو و نما یافت و به حد کمال  
 شتافت ، در سنه ۱۲۳۰ حسب فرمان خاقان زمان کمند حکومت بر کنگره‌ی قصر  
 نهاوند انداخت و در سنه ۱۲۴۱ سمند اقتدار در مملکت لرستان و فیلی تاخت و در سنه  
 ۱۳۴۲ معزول شد [و] در دارالخلافتی تهران به خدمات پادشاهی پرداخت و در سنه  
 ۱۲۵۰ در سفر بدائر اصفهان ، او نیز ملتزم رکاب اعلی بود . پس از آن واقعه‌ی هایل به  
 دارالامان قم به اتفاق نعمش مطهر بود و از آن بله رویی به حدود لرستان آورد و در آن  
 سامان اکراد او را مقید روانه‌ی دارالخلافت کردند و شاهنشاه جهان پناه او را نیز با شاهزادگان  
 مزبور روانه‌ی اردبیل ساخت»<sup>(۱)</sup> .

اعتضادالسلطنه که خود برادر ناتنی محمود میرزا است در وصف وی مطالبی  
 می نویسد که با بیان تاریخ ذوالقرنین کاملاً متفاوت است به این شرح : «نواب مستطاب  
 شاهزاده محمود میرزا بسیار عادل و باذل ، صاحب کمال و ارباب وجد و حال ، و کتب  
 فراوان در هر علمی تصنیف نمود و عاید و راغب به مذهب عالی و بانی بناهای عالی ،  
 ین جمله از بناهای وی در نهاوند آن چه خودش در کتاب «تاریخ صاحب قرانی» و  
 «تذکره السلاطین» نقل می کند این است : قریب به شهر نهاوند ، کوهی را حفر نموده و بر

سرروی قلعه ساخته در کمال رفعت و موسوم به روئینه دز<sup>(۱)</sup> و ملک الشعرا فتحعلی خان صبا قصیده‌ای در اتمام او گفته که ماده این است (ماده تاریخ):

که بود ثانی روئینه دز این حصن حصین»

و مدت هفت سال آن را به پایان آورده و مبلغ دو هزار تومان در خرج وی داد و مدرسه نیز در همان قلعه بنا کرد مسماً به مدرسه‌ی محمودیه و در طرف غربی روئینه دز بازاری به پا ساخت مشهور به بازار ضیا و تیمچه در یسار بازار بنا کرد موسوم به تیمچه‌ی همایون و در روئینه دز حمام‌های متعدّد و کاروان‌سراهای بی‌عدد بنا کرد و قریب به آن از جانبین دو باغی بنیاد نهاد یکی مسماً به کاخ همایون و دیگر مشهور به باغ شاه<sup>(۲)</sup> و عمارتی در وسط او است موسوم به روضه‌ی خاقان و در طرفین باغ در سر در، دو عمارت دارد یکی مسماً به «دلگشا» و دیگری به «دلنشین» و بیرون هر در باغ یک چمن مملو از سرو و بید و سمن دارد. یکی مشهور به «چمن گل» و دیگری به «چمن بلبل» و عمارتی در سر مزار کثیرالانوار شاهزاده احمد بنا گذاشت و بقعه در سر مزار شیخ ابوالعباس نهاوندی بنا کرد و سرش به سپهر افراشت. (اکسیر التواریخ - صفحه ۲۰۵)

از محمود میرزا آثاری متعدّد به جای مانده که تحقق و تفحص در آن کاری به‌جا و شایسته است. آثار وی را می‌توان در فهرست زیر خلاصه نمود:

- ۱- تاریخ صاحب‌قرانی: کتابی مشتمل بر حسب و نسب ایل جلیل قاجار و ذکر احوال اجداد شهریار روزگار و سی و هشت سال وقایع سلطنت فتحعلی شاه.
- ۲- سفینه‌المحمود و گلشن محمود کتابی در ذکر احوال شاهزادگان و شعرای معاصر وی.
- ۳- تذکرة السلاطین: ذکر احوال پادشاهان ایران از کیومرث تا فتحعلی شاه قاجار.
- ۴- ضیاءالمحمود در جمیع امراض عموماً و در مرض وبا خصوصاً.
- ۵- دیوان محمود میرزا

۱- به احتمال قریب به یقین محل کاخ فعلی نزدیک به گل زرد است. (دکتر بیات)

۲- در حال حاضر باغ شاه به قسمتی از اراضی حاصل خیز قصبه گفته می‌شود که درست در زیر نهر راج واقع شده و رودخانه‌ی مذکور آن اراضی را مشروب می‌کند. در این محل کاخ مجلّی بنا شده بود که کلاه فرنگی نام داشت، این نام تاکنون باقی مانده است در اطراف آن باغچه‌های مفصلی به نام گلکار وجود دارد. این اراضی هم اکنون متعلّق به خانواده‌ی بیات است. (دکتر بیات)

- ۶- منتخب‌المحمود: در احادیث نبوی
- ۷- مخزن‌المحمود: در چگونگی احوال عرفا
- ۸- دُرُرُ‌المحمود - قصاید و غزلیات
- ۹- بیان‌المحمود - در ذکر اشعار فتحعلی شاه و شاعران معاصر وی
- ۱۰- محمودنامه - (رساله در توضیحات دلکش و حکایات خوش و نصایح)
- ۱۱- رؤیای صادقه: درباره‌ی خوابی که فتحعلی شاه دیده بود
- ۱۲- نصیحة‌المسعود: اندرز به فرزندش مسعود میرزا
- ۱۳- سنبلستان: در ذکر برخی از نسوان
- ۱۴- نقل مجلس در اشعار زنان حرم فتحعلی شاه
- ۱۵- مقصود جهان (در احوال طوایف لرستان)
- ۱۶- صاحب‌نامه
- ۱۷- تحفه‌ی شاهی
- ۱۸- مُبکی‌العیون (مرثیه‌ها)
- ۱۹- کتاب حدیث
- ۲۰- مرآت محمدی (در شرح حال رجال، نسوان و بزرگان قاجار)
- ۲۱- مجمع‌المحمود

صاحب تاریخ ذوالقرنین در ذکر اولاد امجاد محمود میرزا قاجار، تعداد اولاد او را ۳۴ نفر و تعداد اولاد ذکور را هفده نفر ذکر می نماید. در حالی که اعتضادالسلطنه در اکسیرالتواریخ ۱۹ نفر و لسان‌الدوله در ناسخ‌التواریخ نیز ۱۷ نفر ذکر نموده است. (۱)

ذیلاً به ذکر چند نفر از آنان که به شهر نهانند مرتبطاند می پردازیم:

□ نواب شیخ سیاوش میرزا از بطن مظهره‌ی والده‌ی نواب مسعود میرزا گوهری است یکتا [که] از بدایت طفولیت، والد بزرگوارش به لباس شیخوخت فضیلت و ملبس ساخت و به خواستگاری صبیبه‌ی مرضیه‌ی افضل‌المجتهدین شیخ موسی نجفی به همسری این مولود

۱ - برای کسب اطلاع بیشتر به تاریخ عضدی تألیف احمد میرزا مراجعه شود که مشتمل است بر شرح حوادث دوران ۳۸ ساله‌ی سلطنت فتحعلی شاه و ذکر احوال زن‌ها و دخترها و پسرها و نوه‌ها و نتیجه‌های او. از اشعار هر یک از نامبردگان که دارای قریحه‌ای برده‌اند نمونه‌هایی هم ذکر شده است. (دکتر بیات)

مسعود پرداخت. چون به سن شش سالگی رسید به اقصی الغایه در تربیتش کوشید در ولایت نهند. مدرسه‌ای به جهت تربیت او ترتیب داد [و] مدرسین متبحر معین نموده، کتب آداب و علوم در دامان استعدادش نهاد. در اندک زمانی ترقیات کامل در تعلّم و تعلیم حاصل کرده، پس از چندی به صواب‌دید والد بزرگوار روی سعادت به عتبات عالیات آورد. در آن جا نیز با شوقی بی‌متها در خدمت معارف فضیلاى آن ولایت تلمذ نمود و بر مراتب حسن فضیلت افزود. اکنون نیز در آن دیار مجاور است و آثار ترقیات عظیمه از وجود عاقبت محمودش ظاهر. اللهم احفظه

□ نواب گیان میرزا - این لفظ به گاف فارسی مکسوره، نام قریه‌ای<sup>(۱)</sup> است در محال نهند. نواب محمود میرزا، صبیّه [ای] از محمد تقی خان، بزرگ آن قریه را صیغه‌ی مناکحه خوانده، امیرزاده مذکور از کتم عدم به عرصه‌ی وجود آمد. به مناسبت مذکوره این اسم بر او معین و قریه مزبوره را به تیول امیرزاده‌ی مزبور داده، او را در آن جا مسکن داد. □ نواب مبارک میرزا، از بطن والده‌ی نواب سلطان تکش میرزا، سیمین [= سومین] ولد است و در دارالملک نهندش ایوان و مسند.

اول: محمدخان قونلوی قاجار، بیگلربیگی سابق ایروان است و در سنه‌ی یک‌هزار و دوست و سی و دو، مولود مسعودش شورافکن بزم امکان بیست و پنج درست از مدّت عمرش گذشته و هنوز از ضرب تیغ حجام و نوره‌ی حتم آثار موی بر عذارش ظاهر نگشته [است]. در نظم اشعار و تحریر خط شکسته و اسرار کیمیا با بهره است و در مراتب سواری و تیراندازی و جولان‌بازی و صید تازی مهارتش در میان مهزه‌ی (= ماهران) این فن شهره در محاورات چنان قدرت دارد که حرّیف حرف را در جواب مسائل غامضه، حقاً او با طلا دقیقه [ای] معطل نمی‌گذارد. قدرت دیگر در نگارش خط شکسته از او دیده شد که دست حیرت به دندان‌گزیده آمد. گاهی از قلم سرسبزی می‌نگارد که با وقوفش خط اطفال مبتدی می‌انگارد و در ادراک غوامض و دقایق سریع الانتقال است و در تذکار ظرایف و لطایف بدیع المقال. در نگارش خطوط مشبّه و سازش خواتیم و امهار (= مهرها) متنوّعه و تحریر عبارات و نوشتجات شرعی و عرفی بی‌بدل است و در این فنون دغل در میان

همگنان ضرب المثل . چون پدر والا گهرش در اردبیل و تبریز محبوس بود ،<sup>(۱)</sup> نوشتجات چند معمول به خط و مهر پدر ابراز نمود و به لطایف الحیل املاک و مخلفات پدر را به دستاویز و کالت نامچه‌ی معمول تقبلات گرفته ، مطلقه می سازد و زوجه‌ی مزبوره نیز تجدید فراش کرده به انعقاد نطفه‌ی حلال می پردازد . در اخذ مال مسلمانان و کافر مه‌امکن [= تا آن جا که ممکن است] جری است و غافل ، که این صفات ناشی از فرط کافری است . اللهم اصلح مفاسد اموره .

دویم : نواب محمّد زمان میرزا - از بطن گوهر تاج خانم بنت علی مرادخان زند است و از طرف آب و أم نیره‌ی دو پادشاه بی مانند . در طراوت رخسار گویی زمان نوبهار است و در رعونت رفتار همانا سرو جویبار گونه ، رخسار چون بهارش گندم گون است و مهر گونه‌ی گندم گونش همواره در دل‌ها افزون . اکثر از نازنینان جهان را در رشته‌ی مهرچهر نازنینش اسیر دیده‌ام و خود نیز اسیر آن چهره‌ی دلپذیر گردیده‌ام . طراوت رخسارش به مثابه‌ی است که بعد از بروز خط زیاده از ایّام سادگی به دلبری پرداخته و اکثر از نوجوانان ساده را اسیر خط دلپذیر ساخته است . خط نستعلیق و شکسته را درست می نگارد و بعد از وفات خاقان مغفور چون دارالایمان قم مرجع و مآب امرزادگان سلسله‌ی زند و از اقوام و عشیره‌ی والده‌ی آن امیرزاده‌ی بی مانند می باشد ، لهذا در خدمت والده‌ی ساجده قرار توقف را در «خاک فرج» خارج آن شهر گذاشته و در حقیقت میان منزلی از جهت آشنایان و دوستان و عشایر خود برپا داشته است . اکنون آن خاک فرحناک مرجع و مآب جمیع ذکور و اناث سلسله‌ی دو سلطنت و سرکار امیرزاده‌ی آزاده از روی کمال شوق و میل راغب تحمّل هر نوع مشقّت و زحمت است .

چهارم : نواب سلطان تکش میرزا از بطن یکی از مخدّرات دودمان شاهرخ شاهی است و فرزین ماه چرخ برین در عرصه‌ی شطرنج حیرت ، چهره‌ی چون مهرش شهمات و قرین تباہی ، آثار نجابت از جبین مبینش پیدا و در دارالایمان مشغول تحصیل علوم آداب و ذکا است .

پنجم : نواب سلطان جهان میرزا برادر صلیبی و بطنی نواب سلطان تکش میرزا است .

۱ - اشاره به وقایع سال ۱۲۵۰ تا ۱۲۵۱ هجری قمری است که هنگام جلوس محمدشاه قاجار به اشاره‌ی میرزا ابرالقاسم فراهانی صدراعظم ، بسیاری از شاهزادگان قاجار دستگیر ، کور و به مجلس اردبیل و تبریز افتادند .



هفتم: نَوَاب قَاآن میرزا به جز اسمی، رسمی از او نشنیده‌ام و وی را هرگز ندیده‌ام.  
 هشتم: نَوَاب عبدالباقی میرزا مخدّره ای قزوینیّه که در بدایت حال از صیغه جات مرحوم میرزا محمّد شفیع صدر اعظم بوده و بعد از وفات صدر جلیل القدر، نَوَاب محمود میرزا او را به جهت خود ترویج نموده، این امیرزاده را مادر است و صباحت رخسارش از هرچه در تصوّر آید، افزون تر. پدر بزرگوارش وقتی از اوقات او را به فرزندی مؤلّف مرحمت فرموده و به جهات متعدّده که ذکر آن مناسب سیاق تاریخ نیست، محرومی رخ نمود.

نهم: نَوَاب سبکتکین میرزا به مناسبت اسم والد بزرگوار به این اسم موسوم و نسبت سبکتکین با محمود نیز معلوم.

دهم: نَوَاب خسرو میرزا

دوازدهم: نَوَاب شکرالله میرزا

سیزدهم: نَوَاب نعمت الله میرزا

چهاردهم: نَوَاب مینگ<sup>(۱)</sup> توش میرزا

پانزدهم: نَوَاب عطاء الله میرزا

شانزدهم: نَوَاب حیدر میرزا

هفدهم: نَوَاب محمّد میرزا»

در مقایسه‌ی این فهرست با اکسیر التواریخ و ناسخ التواریخ می توان به این نتیجه رسید که سپهر هر هفده نفر را در تاریخ ذوالقرنین تأیید می کند اما اعتضادالسلطنه ۱۹ نفر ذکر می کند که به ترتیب باید فهرست بالا این گونه تکمیل شود:

هجدهم: نَوَاب محمّد صفی میرزا

نوزدهم: نَوَاب جمشید میرزا

## برجیس نهاوندی

دکتر حسین داودی

استاد حسن فرزند علی اکبر و متخلص به برجیس در سال ۱۳۰۰ هجری قمری در سراب «کهمو» در دامنه‌ی کوه گرین نهاوند متولد شد و در سال ۱۳۴۵ ه. ق. در نهاوند درگذشت. این صنعتگر شاعر که از طایفه‌ی ونایی (شاهرخ) است در جوانی به شغل مسگری روی آورد و هم‌زمان در محضر استادان و شاعران نهاوند به کسب علوم دینی و ادبی پرداخت. وی از علم نجوم نیز بهره داشت، ضمن این‌که از خط زیبایی برخوردار بود. از برجیس نهاوندی شرح حال و دیوان مستقلی در دست نیست. نمونه‌هایی از اشعار وی که عمدتاً قصیده هستند از یک جنگ خطی که آقای هوشنگ شاهرخی همراه این شرح حال مختصر در اختیار فصل‌نامه گذاشته‌اند استخراج شده است که بدین وسیله از ایشان سپاس‌گزاری می‌شود. این اشعار بیشتر در منقبت پیامبر (ص) و مدح و رثای عترت پیامبر علیهم‌السلام است. از چند ماده تاریخ وی که برای فوت شدگان معاصر خود گفته و ضمیمه‌ی جنگ خطی یاد شده است سال‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۳۵ استخراج می‌شود که تأییدی بر صحت سال ولادت و وفات وی (۱۳۴۵ - ۱۳۰۰) است. بخشی از یک مثنوی به سبک حماسه‌های مصنوع نیز در این مجموعه به‌طور ناقص ملاحظه می‌شود.

سبک شعری «برجیس» بازگشت به سبک‌های خراسانی و عراقی است. لغات و اصطلاحات نامأنوس در اشعارش کم نیست. از صور خیال بیش و کم بهره گرفته است و در مجموع شاعری متوسط است با نوآوری‌هایی در لغات، ترکیبات و صنایع بدیعی.

فصل‌نامه از همه‌ی صاحب‌نظران، آشنایان و نیز بازماندگان مرحوم برجیس نهاوندی درخواست می‌کند هرگونه اسناد، مدارک و اشعاری از وی در اختیار دارند برای مجله ارسال کنند تا در اولین فرصت آن‌ها را به چاپ برساند و از این رهگذر همشهریان گرامی و همه‌ی علاقه‌مندان به ادبیات

کشور از گذشته‌ی این شاعر و سبک و شیوه‌ی وی مطلع گردند.  
در این فصل‌نامه به درج دو نمونه از سروده‌های این شاعر که از جنگ  
خطی یاد شده - با اصلاحات جزئی و موردی - استخراج شده است  
می‌پردازیم.

در رئای و هب این عبدالله کلی، مسیحی مسلمان شده‌ای که به یاری امام حسین  
(ع) شتافت و در روز عاشورا به شهادت رسید.

«مسندس»

«فاعلاتن فملائن فملائن فعلن»

تا کی ای دل به هوسناکی این دیر سپنج  
خبرت نیست که ثعبان شده مستحفظ گنج  
دایم از حسرت بیهوده شوی در غم و رنج  
به ترازوی تفکر ز خود این نکته بسنج،  
که هوس‌های جهانی همگی منعدم است  
جیش آمال تو از هر طرفی منهزم است  
چشم عبرت بگشاسیرکن این دهر خَلنگ<sup>(۱)</sup> گو چه شد فرّ فریدون و چه شد پور پشنگ  
چه شد آیین قباد و به کجا شد هوشنگ  
کوس کاوس کجارت و جسم با اورنگ  
چه کیومرث، چه تهمورث و گشتاسپ یل  
بین که گردیده همه طعمه‌ی بیزحان<sup>(۲)</sup> اجل

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

خورده‌ای بازی این شوی کُشِشِ دون پرور  
معبدت حسرت و ذکرت همه از بوک و مگر  
غوطه‌ور در یم غفلت شده‌ی حوثِ سیر<sup>(۳)</sup>  
مست امروز، فردات نیاید به نظر  
که ز چنگالِ اجل نیست تورا راه فرار  
زان دمی که شودت قابض ارواح دچار

چند باشی به تالم ز غم بود و نبود  
 می کنی از [غم و اندوه] سر و سینه شخود<sup>(۱)</sup>  
 می تنی سست تنی راکه نه تار است و نه پود  
 وین عمل های تو آخر به زیان است و نه سود  
 سود اگر می طلبی از بد وحدت بطلب  
 بوکه<sup>(۲)</sup> از قید تعلق برهی همچو وهب

آن شنیدم زازل بود مرآن پاک سرشت  
 زاهل تثلثی<sup>(۳)</sup> و وابسته ی زَنارو کینشت  
 خواست نوشد می توحید ز صهبای<sup>(۴)</sup> بهشت  
 لاجرم از سر خود مذهب دیرینه بهشت  
 شد مبرّاز ذنوب و ره یزدان بگرفت  
 آمد و دامن سلطان شهیدان بگرفت

روز عاشور چو دیداز ستم چرخ برین  
 وادی کرب و بلا نور و ظلم<sup>(۵)</sup> گشته قرین  
 یک طرف دید سپاهی همه خونخوار و لعین  
 یک طرف دید خیامی همه افکار<sup>(۶)</sup> و حزین  
 یک طرف کوس و نفیر از فِرَقِ جور، بلند  
 یک طرف «العطش» از فرقه ی طفلان نژند

زد شرر بر جگرش زین ستم از راه وفا  
 شد مسلح به تن و عازم میدانِ وغا<sup>(۷)</sup>  
 نو عروشن برش آمد به فغان مویه سرا  
 کآخر ای یارِ نکو، عزم چه داری بنما  
 گفت عزم شده پیکار به یاری حسین  
 جان به کف باشدم از بهرِ نثاری حسین

۱- شخودن: خراشیدن به ناخن کردن

۲- اهل تثلث: مسیحی (معتقد به اب و ابن و روح القدس)

۳- جام شراب

۴- زخمی، آزرده

۵- ظلم جمع ظلمت

۶- جنگ

۷- شاید که

گفت آوخ مگرت نیست سرِ وصلت من      گفت وصل تو به عقیبا شده از دُورِ زَمَن  
 گفت من تازه عروس هستم تو تازه خَتَن (۱)  
 گفت بامن نَبُودِ مونس و یاری پس از این  
 گفت بی کس شده هم زینب و کلثومِ حزین

پس از آن مادر او گفت به صد شور و فغان      بی درنگ آمده‌ای بهر چه ای تازه جوان  
 زودتر خیز و به یاری شه تشنه لبان      پی جان باختن از مهزو وفا بند میان  
 گر کنی گوش تو افسانه‌ی این یارِ عزیز  
 می شوم منفعل از دُخْتِ شهنشاهِ حجیز (۳)

غرض، ازگفتِ اُمِ خویش مر آن نیک سیر      شد بر خسرو بی یارو معین، راه سپهر  
 وین چنین کرد تمنا ز شه تشنه جگر      که به جان بازی تو هست مرا شوربه  
 رخصتی تا که نثارت کنم این جان و روان  
 که به پیکر بُود این رأس، مرا بارگران

لطف شه شامل آن تازه مسلمان گردید      دادا دلتش به جهاد و سوی میدان گردید  
 صبِ روبه صفتان گشت و رجز خوان گردید      که بدانید سپه، کفر من ایمان گردید  
 رستم از بدعتِ تثلث و موحد گشتم  
 خواب غفلت بُدم این لحظه مسهّد (۴) گشتم

آخرای قوم جفاجویِ ستمگر، شرمی      این حسین است ز اولاد پیمبر، شرمی  
 پدرش هست علی ساقی کوثر شرمی      مادرش فاطمه، زهرای مطهر، شرمی  
 این فراتی که بود مهریه‌ی مادر او  
 تشنه لب بهر چه اطفالِ اَلَمِ پرور او

۱- داماد

۲- خویشاوند، شوهر دختر

۳- شاه حجاز، منظور پیامبر (ص) است

۴- بیدار

پس برانگیخت فرس، حمله‌ور آمد به جدال      ز یمین و ز یسار و ز جنوب و ز شمال  
سینه بدرید سر افکند از آن جیش ضلال<sup>(۱)</sup>      عاقبت خصم بداندیش ندادیش مجال

ظالمی دست وی افکند ز شمشیر ستم  
که فتاد از زُبر زین به روی خاک دژم

آه چون مادر غمدیده‌ی خونین جگرش      دید جا کرده چو بر خاک سیه نوشرش  
به دل از این غم جان‌سوز فتادی شررش      به هواداری‌اش اندر صف کین شد به سرش

قامتِ سرو پسر دید چو افتاده به خاک  
به ستیز آمد و چندی ز عدو کرد هلاک

آخر آن فرقه‌ی بی‌دین ز ره‌بخل و عنا      ببردند سر از پیکر آن ماه لقا  
بفکندند سوی مادرش از جور و جفا      مادرش بستند و افکند سوی جیش دغا<sup>(۲)</sup>

گفت آن سر که نباشد به نثار ره یار  
سر مگو، بار گرانی بُود اندر تن زار

زین الم جُفت وی از غصّه پریشان آمد      مو گنان مویه گنان جانب میدان آمد  
بر سر نعش مر آن کشته‌ی عدوان آمد      در بختل پیکرش آورد و نواخوان آمد

گه روان خون خود از دیده‌ی نمناک نمود  
که شکایت ز عدو با دل صد چاک نمود

بسا تن شوی بر آن خسته‌جگر نوحه‌سرا      که لعینی به شتاب آمد زان جیش دغا  
آشنا کرد حُسامی<sup>(۳)</sup> به وی از راه جفا      گشت خاموش همان دم پس از آن شور و نوا

فخر «برجیس» دل افرده به دربار حسین  
که سراید سخن از ماتم انصار حسین

(۱) مولودیہی حضرت حجت بن الحسن (عج)

«مخمس»

«مفعول مفاعیل مفاعیل مفعول»

المستنة لله كنه از رحمت داور انواع طرب بر رخ ماگشته میسر  
گسترده شد اطراف چمن دیبه اخضر وز نوگل نو خاسته وز لاله‌ی احمر  
شد کوه و صحاری همه چون روضه‌ی رضوان

بادی که ز آردی به سوی دشت گذار است گویی که بود خواجه‌ی چین، غالیه بار است  
چونان که صحاری و دمن رشک تثار است پهنای جهان جمله پر از نقش و نگار است  
بت‌خانه‌ی چین گشته همه کوه و بیابان

وان لاله‌ی نورسته که در عرصه‌ی باغ است چون شاهدکی شنگل، بر طرف چراغ است  
نرگس چو یکی ساقیک نازه دماغ است صهبای می اندرکف، سرخوش ز ایاغ<sup>(۱)</sup> است  
شد رشک ختن راغ ز سوسنبرو<sup>(۲)</sup> ریحان

افشانده به رخساره‌ی گل جمع سنابل از عشق وی اندر تب و تاب است عنابد<sup>(۳)</sup>  
قمری به بر انداخته ز ناز و سلاسل طاووس و دگر طوطی و دُرّاج و حواصل<sup>(۴)</sup>  
پا زنده سرایند ابنا نغمه‌ی دستان

ای تُرکِ پری چهره‌ام ای شاهدِ طنّاز ای دلبرِ مه‌روی من ای لُعبتِ غمّاز  
برخیز و بُتا، طُرفِ چمن سازِ طرب ساز از شورِ سپاهانی و از نغمه‌ی شهناز  
بُرّدا ز دلی غم‌زده اندوه فراوان

۲- گونه‌ی دیگری از سوسنبر نام گلی از تیره‌ی نعناعیان

۱- جام می

۴- حواصل و حواصل: غمخورک، بر تیمار

۳- جمع عنابد: بلبل

ای قلب من و زلف تو آشفته و درهم زلفین تو از باد صبا، قلب من از غم  
چون فصل بهار آمده رخسار تو خرم گویی که بود صفحه‌ی گل قطره‌ی شبنم  
آن خوی<sup>(۱)</sup> که به رخسار تو گردیده نمایان

ای چهر تو زیبنده‌ی «فی احسن تقویم» گویی که کشیده به زُخت صاحب تنجیم<sup>(۲)</sup>  
زلفت چو جداول که بُود صفحه‌ی تقویم خالت چو عطارد که به خور آمده تصمیم<sup>(۳)</sup>  
ظاهر شده بر ماه زُخت زهره‌ی رخشان

ای تُرک دو چشمان تو چون فتنه‌ی چنگیز دارد به کف از نوکِ مژه خنجر خون‌ریز  
از فرطِ تجمل بُودت شوکتِ پرویز شیرین دهنا لعلی تو باشد چه شکرریز  
چون کوه کن از عشق توام خسته و نالان

ای تُرک صنم پر، عدنی لب، یمنی رخ آشوبِ ختا، شورِ ختن فتنه‌ی خُلج<sup>(۴)</sup>  
مشکین خط و رعنا قد و شگر پاسخ بسخ بسخ ز چنین دولت و این طالعِ فرخ،  
مارا که میسر شده در عرصه‌ی کیهان

شکرانه‌ی این خوش‌دلی ای تُرک دلاویز در چنگ بزن چنگ و به الحانِ طرب خیز  
شو نغمه‌سرا از ره پالیزی و شب‌دیز<sup>(۵)</sup> با وجد و طرب زان می گلگون به قدح ریز  
ده جام پیایی که بود نیمه‌ی شعبان

۱ - عرق

۲ - صاحب تنجیم: منجم، ستاره‌شمار

۳ - صمیم (= وسط) واقع شدن

۴ - سرزمینی در ترکستان قدیم است که به داشتن زیبارویان معروف بوده‌است

۵ - راه پالیزی و شب‌دیز اشاره به دو نغمه‌ی موسیقی است



امروز دگسر از اثرِ رحمتِ معبود      ما را به کنار آمده خود شاهدِ مقصود  
 شد مولدِ سلطانِ زَمَنِ مهدي موعود      وز نکته‌ی «کُن»<sup>(۱)</sup> مقصدِ معبود همین بود  
 این بود که آمد فلکش بنده‌ی فرمان

این است خدیو دو سرا میرِ مَکرم      دارای جهانِ فخرِ بشرِ خسرو اکرم  
 شاهنشهِ دینِ حبلِ متینِ سرورِ عالم      شِیلِ<sup>(۲)</sup> اسدالله، ولیّ اللهِ اعظم  
 شد قائمِ بالحق که بُود حجّت یزدان

این است که باشد خَلَفِ صدقِ پیمبر      حیدرِ شِیم<sup>(۳)</sup> و فاطمه عصمت، حَسَنی فر  
 با خوی حسین چون علی زاهد و رهبر      در علم بُود باقر، با خصلتِ جعفر  
 چون موسی کاظم بُود اندر شرف و شان

این است که دارد ز رضا مجد و نَبالت<sup>(۴)</sup>      این است که دارد ز تقی جود و عدالت  
 این است که دارد ز نقی زهد و کرامت      این است که دارد ز حَسَنِ فخر و نِباهت<sup>(۵)</sup>  
 این است که شد حامیِ دینِ ماحی<sup>(۶)</sup> عصیان

شاهی که به رتبت ز پسرِ قادر یکتا      بر جمله خلائق بُود او سرور و مولا  
 الیاس و دگر خضر و چو موسی و مسیحا      دارند به ذیلِ شرفش دستِ تولا  
 ناجی ز طفیلش شده نوح از یمِ طوفان

۱ - اشاره به آیه‌ی ۸۲ سوره‌س یس: اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون است.

۲ - بجه‌ی شیر

۳ - جمع شیمه: خور و روش

۴ - نجات، بزرگواری

۵ - شرف و بزرگی

۶ - محرکننده

افلاکِ عطا را ز جلالت خُور است او      ابراج حیا را ز شرافت قمر است او  
 اَصْدافِ سخا را ز سماحت<sup>(۱)</sup> دُور است او      اَبْحار<sup>(۲)</sup> وفا را ز شرافت گهر است او  
 او هست مدیر دو سرا خسرو دوران

ای آن که حدوث به وجود از قِدم آمد      دستِ صمدیت به شکست صنم آمد  
 عالمِ همگی پر ز جفا و ستم آمد      دل‌های محبّان تو از غم دُرم آمد  
 وقت است که ظاهر شوی ای خسرو خوبان

تو ام شده با هجر تو آشوب زمانه      بسروده مر این نکته خوش آن پیر یگانه<sup>(۳)</sup>،  
 ای تیر غمت را دلِ عشاق نشانه      خلقی به تو مشغول و تو غایب ز میانه  
 ما را پَره‌هان از آلمِ بوته‌ی هجران

منظور تو شاهها بود از فتنه‌ی دَجّال      بین هر طرفی انبهی از فرقه‌ی جَعّال  
 در سطحِ جهان ملت احمد شده پامال      دَجّالِ کُش ای شِیلِ علی تا به کی اهمال،  
 ما را پَره‌هان از ستم فرقه‌ی عُدوان

ای خسرو گیتی خَدَم ای سرورِ ابرار      ای شِاهِ ملایکِ حَشَم ای مهترِ اخیار  
 از جان شده «برجیس» به مهر تو خریدار      غم نیستش هر چند حقیر است به انظار  
 فخرش بُود این بس که تو را گشته ثنا خوان

\*\*\*

۱ - جوانمردی، بخشندگی

۲ - دریاها جمع بحر

۳ - اشاره به شیخ بهایی است که غزلی از خیالی بخارایی را با مطلع: ای تیر غمت...تضمین کرده است.